

علل و عوامل بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا (مطالعه‌ی موردی تونس، مصر، لیبی و یمن)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۴/۱۴	سید جلال دهقانی فیروز آبادی ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۰۵/۲۸	سجاد محسنی ^۲
صفحات مقاله: ۹۱ - ۱۲۵	

چکیده:

عوامل مؤثر بر تحولات اخیر خاورمیانه را می‌توان از زوایای متعددی مورد توجه قرار داد؛ به‌صورتی که می‌توان به عوامل ساختاری جهانی در چارچوب فشارهای بین‌المللی برای همسان‌سازی این کشورها و نقش انقلاب اسلامی به متغیرهای داخلی در چارچوب شکاف‌ها و اختلافات جمعیتی، قومی و مذهبی توجه داشت. در این پژوهش سعی می‌شود تا متغیرهای فوق در کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن مورد توجه قرار گیرد. در واقع، این مقاله در پی پاسخگویی به این سؤال است که مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا کدامند؟ پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا در چارچوب یکی از رهیافت‌های نظری چندعاملی انقلاب، به تبیین روشمند علل و عوامل این تحولات بپردازد. پاسخ موقت به این سؤال به‌عنوان فرضیه آن است که مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا متغیرهای ملی شامل توسعه‌ی وابسته، دولت سرکوبگر و شخصی، زوال اقتصادی، شکاف اقتصادی، شکاف مذهبی و قومی و شکاف سنی و جنسی و متغیرهای بین‌المللی شامل نفوذپذیری در برابر تبلیغات رسانه‌ای، نقش سازمان ملل متحد و ایالات متحده آمریکا در فرایند افزایش فشار و تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی هستند.

* * * * *

واژگان کلیدی

خاورمیانه، انقلاب، دولت سرکوبگر، بحران اقتصادی، توسعه‌ی وابسته، فشارهای بین‌المللی، بیداری اسلامی

۱ - استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی.
۲ - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

تحولات خاورمیانه که از آن با عنوان بیداری اسلامی یاد می‌شود و طی دو سال اخیر در کانون سیاست جهان بوده است. این تحولات با تونس و فروپاشی حکومت بن علی شروع و با اعتراضات بحرین ادامه یافته است. این دگرگونی‌های سیاسی اجتماعی نه تنها بر امنیت کشورهای منطقه تأثیرگذار بوده است، بلکه می‌تواند امنیت سایر کشورها را نیز دست خوش تغییر کند. بر همین اساس، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای منطقه می‌تواند هم بر این تحولات تأثیر بگذارد و هم از آنها تأثیر بپذیرد. یکی از مهم‌ترین تلاش‌های ایران در منطقه با توجه به سند چشم‌انداز بیست ساله، دستیابی به جایگاه مناسب منطقه‌ای است. بنابراین، درک فرصت‌ها و تهدیدهای به‌وجود آمده مهم‌ترین امر در دستیابی به اهداف بلند مدت در منطقه است. در همین راستا، جمهوری اسلامی نیز تلاش دارد تا مؤثرترین نقش را در منطقه ایفا کند. به همین خاطر، شناخت عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این تحولات و شناخت ماهیت این تحولات می‌تواند به برنامه‌ریزی صحیحی در مورد آینده‌ی سیاست خارجی ایران منجر شود. موضوعی که می‌تواند مهم‌ترین دلیل برای توجه به این وقایع باشد.

اگر چه وقوع این تحولات و حرکت‌های انقلابی و اصلاح‌طلبانه امری عینی و قطعی است، اما در مورد ماهیت، علل و عوامل تعیین‌کننده‌ی آن اتفاق نظر وجود ندارد. به‌گونه‌ای که در هر دو حوزه‌ی سیاست عملی و نظری علل مختلفی برای این تحولات ذکر می‌شود. پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا در چارچوب یکی از رهیافت‌های نظری چند عاملی انقلاب، به تبیین روشمند علل و عوامل این تحولات بپردازد. از این رو، مقاله در صدد پاسخگویی به این پرسش اصلی است که مهم‌ترین متغیرهای مؤثر در شکل‌گیری بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا کدامند؟ پاسخ موقت به این سؤال، به‌عنوان فرضیه، آن است که مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا متغیرهای ملی شامل توسعه‌ی وابسته، دولت سرکوبگر و شخصی، زوال اقتصادی، شکاف اقتصادی، شکاف مذهبی و قومی و شکاف سنی و جنسی و

متغیرهای بین‌المللی شامل: نفوذپذیری در برابر تبلیغات رسانه‌ای، نقش سازمان ملل متحد و آمریکا در فرایند افزایش فشار و تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی هستند.

چارچوب مفهومی

نظریه‌ها و رهیافت‌های نظری متعددی برای تبیین و تحلیل چرایی و چگونگی وقوع جنبش‌ها و انقلاب‌های سیاسی - اجتماعی ارائه شده است. به گونه‌ای که نسل‌های مختلف نظریه‌های انقلاب تولد و توسعه یافته است. نسل اول نظریه‌های انقلاب، ماهیتی توصیفی داشته و تشریح انقلاب‌های بزرگ مانند انقلاب فرانسه و روسیه و کشف الگوهای عام آنها پرداخته‌اند. نسل دوم نظریه‌پردازان انقلاب در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در چارچوب رهیافت‌های نظری در علوم اجتماعی و متأثر از پارادایم نوسازی به تعلیل و تحلیل اجتماعی انقلاب‌ها پرداختند. نظریه‌های نسل سوم در دهه‌ی ۱۹۷۰ که مشخصاً در آثار «چارلز تیلی» و «تد اسکاچپول» تجلی و توسعه می‌یابد، ماهیتی ساختاری دارند. این دسته از نظریه‌ها بر ابعاد و عناصر ساختاری چون ساختارهای دولت، جامعه‌ی دهقانی، نیروهای مسلح، رفتار نخبگان و فشارهای بین‌المللی به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده‌ی انقلاب تأکید و تمرکز می‌کنند. وجه مشترک این سه نسل از نظریه‌ها آن است که عمدتاً یا کلاً به تحلیل و تبیین انقلاب‌های بزرگ می‌پردازند و از انقلاب‌های کشورهای جهان سوم غفلت می‌ورزند. (Goldstone, 1980: 425-453)

وقوع انقلاب در کشورهای جهان سوم در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ و سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۸۰ نظریه‌های انقلاب را با چالش جدی مواجه ساخت. به‌ویژه وقوع انقلاب اسلامی در ایران باعث شد تا نظریه‌پردازان انقلاب به بازنگری و باز تعریف نظریه‌های خود بپردازند. این بازبینی نظری به تدوین و توسعه‌ی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب منجر شد. (Foran, 1993c: 1-20; Aye, 1979) نظریه‌های نسل چهارم از چند جهت از نظریه‌های نسل سوم متمایز و متفاوتند. اول، این نظریه‌ها تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران، علل و عوامل فرهنگی (اعم از مذهبی، معنوی و ایدئولوژیک) در شکل‌گیری انقلاب‌ها را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهند. دوم، بر خلاف نظریه‌های پیشین، به تحلیل و تبیین چرایی و چگونگی انقلاب‌های جهان سوم، به‌ویژه انقلاب

اسلامی ایران می‌پردازند. سوم و مهم‌تر از همه، نظریه‌های نسل چهارم به‌جای تلقی انقلاب‌ها به‌عنوان پدیده‌های تک‌عاملی، ماهیتی چند عاملی و چند علتی دارند. به‌گونه‌ای که مجموعه‌ای از علل و عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی را در چرایی و چگونگی انقلاب‌ها مورد تأکید و تحلیل قرار می‌دهند. چهارم، علاوه بر عوامل ساختاری علل و عناصر کارگزاری در شکل‌گیری و وقوع انقلاب‌ها را لحاظ و تحلیل می‌کنند. (خرمشاد، ۱۳۹۰: ۹۹-۹۴؛ مشیرزاده، ۱۳۷۵: ب: ۱۴۸-۱۲۵؛ الف: ۴۴-۴۱)

بر این اساس، در چارچوب نسل چهارم، نظریه‌ی ترکیبی و تلفیقی انقلاب ساخته و پرداخته شده است. نظریه‌های تلفیقی که ماهیت و محتوای چند علتی دارند، مجموعه‌ای از عوامل و عناصر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی (اعم از فردی و ساختاری) را به‌عنوان شرایط و متغیرهای لازم و کافی انقلاب‌ها به‌صورت روشمند و منطقی در هم می‌آمیزند. هریک از این عناصر و عوامل برای وقوع و پیروزی انقلاب لازم هستند، ولی به تنهایی کافی نیستند. به‌گونه‌ای که انقلاب زمانی رخ می‌دهد که همه‌ی این علل و عوامل به‌طور هم‌زمان و توأمان بنابر ترتیب و توالی خاصی حادث شده و موجود باشند. مفهوم مخالف این گزاره آن است که در صورت نبود هریک از این عوامل و متغیرهای علی، انقلاب رخ نداده و به پیروزی نمی‌رسد. (Foran, 1993b: 1-20)

یکی از نظریه‌های جامع‌نگر و چند علتی انقلاب، نظریه انقلاب‌های جهان سوم گرایانه‌ی «جان فوران» است. نظریه‌ی انقلاب «جان فوران» ابعاد و وجوه نظریه‌های تک‌عاملی را به‌صورت روشمند در هم می‌آمیزد و عوامل علی متعددی را تلفیق می‌کند. به‌ویژه بر خلاف نظریه‌های نسل سوم، نقش کارگزار انسانی و ایدئولوژی و فرهنگ در وقوع انقلاب‌های جهان سوم را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد. وی تلاش می‌کند، بر پایه‌ی نظریه‌های تک و چند عاملی موجود، چارچوب نظری جامع و چند بعدی و چند عاملی فراگیر را برای تحلیل و تبیین انقلاب‌های جهان سوم ساخته و پرداخته کند. (Foran, 1993b: 3-27)

در چارچوب نظری و مدل مفهومی «جان فوران»، وقوع انقلاب در کشورهای جهان سوم معلول چهار شرط لازم و کافی است. به‌طوری که هریک از این شرایط و عوامل گرچه برای

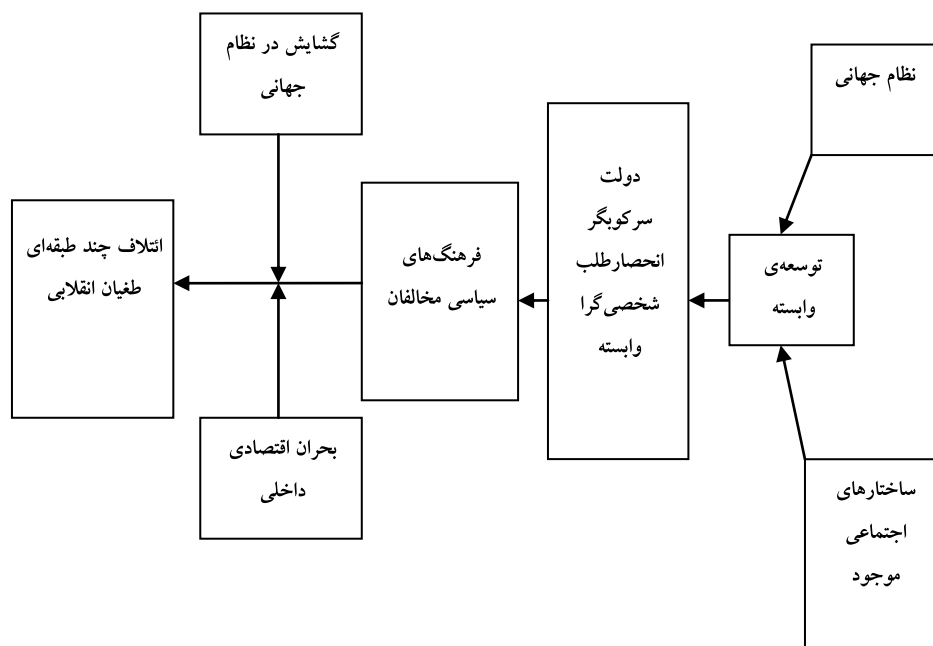
شکل‌گیری انقلاب لازم هستند، ولی هیچ‌یک به تنهایی کافی نیستند. از این‌رو، زمانی انقلاب رخ می‌دهد که این چهار شرط به‌طور هم‌زمان و توأمان حادث شوند. اولین شرط لازم برای وقوع انقلاب، توسعه‌ی اقتصادی وابسته است که خود محصول شرایط ساختارهای اجتماعی موجود جوامع جهان سومی و پویای نظام جهانی می‌باشد. به‌گونه‌ای که در اثر تلاقی و تقابل فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی خارجی ناشی از کشورهای مرکز با ساختارهای اجتماعی از قبل موجود جوامع جهان سومی فرایند توسعه‌ی وابسته شکل می‌گیرد. فرایند توسعه‌ی وابسته، ذاتاً رشدی در چارچوب محدودیت‌ها و محظورات داخلی دارد. این رشد و توسعه اگرچه واجد بعضی از شاخص‌های رشد و پیشرفت است، ولی دارای آثار منفی مانند بیکاری، تورم، ازدحام جمعیت شهری، خدمات آموزشی و بهداشتی ناکافی برای اقشار فرودست جامعه می‌باشد. باز تولید این نظام مستلزم دولت سرکوبگر، شخصی‌گرا و وابسته و انحصارطلبی است که توانایی حفظ و تضمین نظم اجتماعی، سیاسی متغیر و متحول دارد.

این شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اگرچه برای حرکت و جنبش انقلابی لازم است، ولی به تنهایی کفایت نمی‌کند و علاوه بر آن سه شرط و متغیر علی دیگر به‌عنوان شروط لازم و کافی انقلاب نیز باید موجود می‌باشند. این سه شرط فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت مخالفان، بحران اقتصادی داخلی و گشایش در نظم جهانی هستند. فرهنگ‌های سیاسی مخالفان نظام سرکوبگر که در قالب آن شرایط عینی را تلقی و تفسیر کرده و مخالفت و مقابله با رژیم حاکم و حامیان خارجی‌اش را توجیه منطقی می‌کند، برای شکل‌گیری جنبش انقلابی لازم و ضروری است. چون نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی طبقات اجتماعی از بستر فرهنگی، ارزشی و ایدئولوژیک آنها تفکیک ناپذیرند. به‌ویژه ایدئولوژی مخالفان و رژیم حاکم که متضمن نظم سیاسی - اجتماعی بدیل است نقش تعیین‌کننده‌ای در انقلاب دارد. (فوران، ۱۳۷۵: ۲۳۲)

بروز بحران و زوال اقتصادی داخلی به معنای وخامت اوضاع اقتصادی توده‌ی مردم به‌صورت تنزل سطح زندگی یا رکود نسبی نیز شرط لازم دیگر برای انقلاب‌هاست. این بحران ممکن است معلول فرایند توسعه‌ی وابسته و بی‌کفایتی دیکتاتوری‌های شخصی یا ناشی از چرخه‌ی رکودهای ادواری در اقتصاد بین‌الملل و نظام جهانی باشد. افزون بر این، گشایش در

نظام جهانی به‌عنوان چهارمین شرط لازم برای وقوع انقلاب نیز باید وجود داشته باشد. گشایش در نظام جهانی به معنای کاهش و تخفیف فشارها و کنترل‌های خارجی نشأت گرفته از کشورهای قدرتمند مرکز است. کاهش تأثیرگذاری خارجی نیز می‌تواند معلول مشکلات داخلی قدرت‌های بزرگ، درگیری آنها در جنگ، عدم استمرار حمایت آنان از رژیم‌های سرکوبگر، و دریافت حمایت خارجی بیش‌تر از سوی مخالفان باشد.

با وجود این، چهار شرط لازم و کافی، ائتلافی چند طبقه‌ای از نیروهای اجتماعی مختلف از اقشار ستم‌دیده و آسیب‌پذیر جامعه شکل می‌گیرد که بهترین فرصت برای در دست گرفتن قدرت را دارند. اگرچه ممکن است پس از پیروزی انقلاب، این ائتلاف متکثر دچار تشتت و تفرق شده و از هم بپاشد. (فوران، ۱۳۷۵: ۲۳۴-۲۳۳)



شکل شماره ۱- مدل انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم

نظریه‌ی انقلاب فوران را با جرح و تعدیل و باز تعریف و توسعه‌ی بعضی از مؤلفه‌های آن می‌توان به‌عنوان چارچوب نظری، برای تحلیل تحولات اخیر خاورمیانه به‌کار بست. به‌ویژه

چگونگی تأثیرگذاری عوامل خارجی بر شکل‌گیری حرکت انقلابی صرفاً به نقش قدرت‌های بزرگ و عوامل ساختار نظام جهانی محدود نمی‌شود؛ بلکه سایر عوامل خارجی مانند تأثیرات کشورهای منطقه‌ای را نیز باید لحاظ کرد. هم‌چنین الگوبرداری نیروهای انقلابی از سایر جنبش‌ها و کشورهای انقلابی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات انقلابی دارد. این تأثیرپذیری عامل بسیار مهمی در تکوین ایدئولوژی سیاسی مخالفان دارد.

متغیرهای ملی

بر اساس چارچوب نظری مختار، عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک که بر حسب توسعه‌ی وابسته، دولت شخصی سرکوبگر، بحران اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژی معارض یا پادگفتمان انقلابی در سطح ملی از جمله مهم‌ترین متغیرهای علی‌لازم برای تحولات کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به‌شمار می‌روند. ما با مفروض پنداشتن وضعیت توسعه‌ی وابسته در کشورهای دست‌خوش تحولات انقلابی به واکاوی پیامدهای آن به‌عنوان شرایط لازم برای وقوع انقلاب در آنها می‌پردازیم.

دولت غیردموکراتیک و سرکوبگر

نقش ماهیت نظام سیاسی بسته، غیردموکراتیک و سرکوبگر در شکل‌گیری تحولات انقلابی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا انکارناپذیر است. زیرا دولت‌های حاکم در این کشورها، محافظه‌کار و خصلتی سنت‌گرایانه دارند؛ به همین دلیل با هرگونه تغییری به شدت تهدید می‌شوند؛ بنابراین، سعی در جلوگیری از این تغییرات دارند. در حالی که دموکراتیک شدن در بسیاری از نقاط جهان روندی روبه توسعه دارد؛ حکومت‌های خاورمیانه هم‌چنان در برابر تغییر شکل نظام‌های سیاسی خود مقاومت می‌کنند و از راه سیاست‌های جایگزین تحمیل و به همکاری خواندن، سرکوب و اصلاحات به قدرت می‌چسبند. در این معادله‌ی ظریف، راهبردهای سیاسی در راستای کنترل تحمیل‌گرایانه قرار دارد، در حالی که تنش‌های زیرمنطقه‌ای در خلیج فارس و شرق مدیترانه افزایش می‌یابد. توسعه‌ی سیاسی واقعی که بر حسب مشارکت نهادینه تعریف می‌شود، هنوز در خاورمیانه هدفی دور و دراز به‌شمار می‌رود. از

آن جایی که جریان دموکراتیک شدن در سراسر جهان در حال گسترش است، نخبگان سیاسی گوناگون خاورمیانه به صلاح خویش دیده‌اند که سیاست‌هایی را در هم‌سویی بیش‌تر با این دوران انتخاب کنند. بی‌تردید دموکراتیزاسیون تهدیدی بزرگ برای نظام‌های سیاسی موجود در کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود. زیرا بیش‌تر نظام‌های سیاسی موجود به‌هیچ وجه ظرفیت این را ندارند که بتوانند روند دموکراتیزاسیون را به شکلی مدیریت کنند که در نهایت همه‌ی نظام به‌صورت اصلاح شده بقاء داشته باشند. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۶۹-۶۶) این تحولات در نتیجه‌ی ترکیبی از مسائل و مشکلات اقتصادی - اجتماعی و گستردگی مشکلات سیاسی بوده است و علاوه بر این، فقر به‌عنوان عاملی مهم در این زمینه عمل می‌کند که باعث ایجاد شکافی گسترده میان انتظارات و توانایی‌های واقعی دولت شده و بیکاری به‌عنوان مکملی تشدیدکننده با سایر عوامل ترکیب شده است. (Dalacoura, 2012: 67) بنابراین، با توجه به عدم توانایی این کشورها در مدیریت تغییرات با فشارهای مختلف روبه‌رو شده و از هم فرو می‌پاشند. چگونگی شکل‌گیری و نقش‌آفرینی دولت شخصی‌گرا و سرکوبگر در ذیل هر یک از عوامل ملی در ادامه تبیین می‌شود.

بحران و زوال اقتصادی

اقتصاد هر کشور یکی از مهم‌ترین متغیرهایی است که در بررسی تحولات آن مورد توجه قرار می‌گیرد و کاهش شکاف‌های اجتماعی و از بین بردن فقر یکی از مهم‌ترین اهداف یک کشور در مسیر دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی است. هدفی که مهم‌ترین ابزار آن دولتی کارآمد در زمینه‌ی اقتصادی است. به‌طور کلی، در آمد سرانه‌ی یک کشور می‌تواند به‌عنوان بهترین گزینه برای ارزیابی میزان رفاه افراد یک جامعه باشد، این متغیر نیز در بسیاری از جهات نمی‌تواند بیانگر مناسبی برای رفاه فردی باشد؛ اما می‌تواند بهترین معیار ارزیابی در نظر گرفته شود؛ مواردی از قبیل میزان کالاهای مصرفی، آموزش، خدمات بهداشتی و تسهیلات رفاهی از مواردی هستند که بیانگر وضعیت اقتصادی یک کشور می‌باشند. (Dtt, 2001: 204) به‌عنوان مثال، یمن یکی از فقیرترین کشورهای خاورمیانه است

و پیش‌بینی می‌شود، در دو دهه‌ی بعد جمعیت این کشور دو برابر و به بیش از چهل میلیون نفر برسد. نفت هم به‌عنوان منبع بیش از ۷۵ درصد از درآمد این کشور به سرعت رو به پایان است و دولت هیچ راه‌کار مشخصی برای انتقال به اقتصاد پسانفتی ندارد. این کشور از سطح پایینی از نظر آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی برخوردار می‌باشد. میانگین نرخ رشد سرانه‌ی ملی یمن در سال ۲۰۰۹ حدود ۳/۸ درصد بوده است که نسبت به دو سال قبل ۰/۵ درصد افزایش نشان می‌دهد، اما این میزان رشد با میزان رشد جمعیت این کشور که حدود ۲/۷۸۶ درصد است، تناسب ندارد و اقتصاد یمن برای جذب نیروی کار جدید، نیازمند رشد بالاتری است. در حال حاضر، جمعیت یمن ۲۲۸۵۸۲۳۸ نفر است که از این تعداد ۴۶/۲ درصد کودکان زیر ۱۴ سال می‌باشند. (The World Factbook, 2010) به‌عبارت دیگر، در ۵ تا ۱۵ سال آینده حدود ۱۰ میلیون نیروی کار جدید وارد بازار کار یمن می‌شوند و اقتصاد کنونی این کشور توان جذب این نیرو را نخواهد داشت؛ در حال حاضر، نرخ بیکاری در این کشور ۳۵ درصد است که در مقایسه با سایر کشورها آمار بسیار بالایی است.^۱ این کشور به نسبت سایر کشورهای دست‌خوش تغییر، از نرخ تورم بالاتری نیز برخوردار است که در جدول زیر می‌توان نرخ تورم کشورهای مورد نظر را به نسبت یکدیگر دید.

جدول شماره‌ی ۱ - نرخ تورم کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن (www.data.worldbank.org)

کشور	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰
تونس	۲/۷۲	۲/۷۱	۳/۶۳	۲/۰۲	۴/۴۹	۳/۴۲	۴/۹۲	۳/۵۲	۴/۴۲
مصر	۲/۷۴	۴/۵۱	۱۱/۲۷	۴/۸۷	۷/۶۴	۹/۳۲	۱۸/۳۲	۱۱/۷۶	۱۱/۲۷
لیبی	-۹/۸۰	-۲/۱۹	-۲/۲۰	۲/۶۲	۱/۴۶	۶/۲۵	۱۰/۳۶	۲/۴۶	۲/۴۶
یمن	۱۲/۲۴	۱۰/۸۳	۱۲/۵۲	۱۱/۸۱	۱۰/۸۴	۷/۹۱	۱۸/۹۸	۵/۴۱	۱۱/۱۷

در مورد لیبی می‌توان گفت که بسیاری از معترضان افراد ناراضی از وضعیت خدمات عمومی یا جوانان بیکار یا شغل از دست داده بودند. علاوه بر این، از توسعه‌ی اقتصادی لیبی طی دهه‌ی اخیر سهم کمی به توده‌ی مردم تعلق گرفته و درآمد به‌صورتی بسیار نامساوی میان مردم تقسیم

1 - <http://en.wikipedia.org/wiki/Yemen#Politics>

شده است. این در حالی است که در مورد تونس و مصر باید گفت که اتحادیه‌های تجاری و جنبش‌های کارگری از جمله عوامل مؤثر در افزایش فشار بر بن علی در تونس و مبارک در مصر بودند، در صورتی که وضعیت اقتصادی لیبی به‌صورتی بود که اتحادیه‌های تجاری چنین نقشی را در انقلاب این کشور بازی نمی‌کردند و در هفته‌ی اول انقلاب لیبی، جریان انقلاب با بازگشت زندانیان و تبعیدشدگان به عرصه‌ی سیاست شروع شد. (Lacher, 2011: 141-143) در لیبی درآمد سالانه‌ی نفتی تنها محدود به گروه حاکم بوده است، این در حالی است که مهم‌ترین منبع درآمدی این کشور منابع نفتی آن بود که از حدود سال ۱۹۹۸ دولت قذافی به‌صورت کامل آن را تحت کنترل خود قرار داد. در سال ۱۹۹۸ با اعمال فشار و تحریم از سوی آمریکا و سازمان ملل بر لیبی گرانی در این کشور افزایش یافت؛ به‌صورتی که دولت برای تأمین نیازهای اولیه‌ی مردم مجبور به کاهش سطح هزینه‌ها در زمینه‌ی بهداشتی و آموزشی گردید که این سیاست منجر به نارضایتی عمومی و سرکوب این نارضایتی‌ها از سوی دولت لیبی شد. (Deeb, 2000: 148-149) از سوی دیگر، بنا به دستور قذافی بخش خصوصی به‌طور کلی ملی شد و ناکارآمدی دولت منجر به ائتلاف منابع ملی در این کشور شده بود و از طرفی، سیاست‌های اقتصادی نادرست قذافی منجر به نابودی منابع آبی لیبی شد که در نهایت قیمت مواد غذایی را به شدت بالا برد که در این میان بیش‌ترین فشار را بر توده‌ی مردم وارد می‌کرد. هم‌چنین در مورد مدیریت نادرست اقتصادی لیبی می‌توان به این نکته اشاره کرد که قذافی با خرید کارخانه‌ها و شرکت‌ها، صادرات اقتصادی لیبی را به‌دست گرفت و به سرکوب نخبگان اقتصادی و تکنوکرات‌ها پرداخت. (Takeyh, 2000, 157-158)

در تونس، بن علی در سال ۱۹۸۷ طی یک کودتای بدون خونریزی به قدرت رسید که دو هدف اصلی را در ابتدای حکومت خود مطرح کرد که شامل ایجاد فرایند دموکراسی‌سازی و دوم ایجاد آشتی ملی در تونس بود. بر خلاف مصر که نظامیان نقش گسترده‌ای در ایجاد شکاف اقتصادی داشتند، در تونس نظامیان نسبتاً دخالت به‌مراتب کم‌تری داشتند و به‌صورت محدود پذیرای اصلاحات در تونس بودند و درها را به روی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی باز کردند. بودجه‌ی نظامی تونس به نسبت سایر کشورها از میزان کم‌تری برخوردار است به‌صورتی که در سال ۲۰۰۶ به میزان ۱/۴ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را به خود

اختصاص داد. دخالت نظامیان تونسی در سیاست این کشور به حدی محدود بود که حتی اجازه‌ی رأی دادن نیز به آنها داده نشد. (Sorenson, 2007: 106-107) با وجود این، تونس نیز از اوضاع اقتصادی نامناسبی برخوردار بوده و طی سال‌های اخیر با بحران مدیریت اقتصادی روبه‌رو بوده است. این کشور نمونه‌ای فشرده از تمام مشکلات اقتصادی بوده است. دولت بن‌علی به دلیل افزایش جمعیت فعال و بیکار، توانایی خود در ایجاد اشتغال را از دست داده بود، به‌صورتی که آمار بیکاری در این کشور به بالای ۱۶ درصد می‌رسید و تورم و رشد کم اقتصادی از دیگر عوامل تضعیف اقتصاد این کشور بودند. (Dalacoura, 2012: 67)

در مصر بیش‌ترین شکاف اقتصادی در میان طرفداران مبارک به‌خصوص نظامیان این کشور با سایر توده‌ی مردم بود. به‌صورتی که به‌عنوان یک متغیر کلیدی در حفظ وفاداری نظامیان به مبارک عمل می‌کرد. دولت مبارک آزادی عمل فراوانی به نظامیان در زمینه‌ی فعالیت اقتصادی داده بود، به‌صورتی که بسیاری از نظامیان در زمینه‌ی تجارت اقتصادی پیچیده فعالیت داشتند. نقش نیروی نظامی در ساختار اقتصادی مصر همواره سری و پیچیده بود. نظامیان مصری از تولید مواد غذایی گرفته تا زیرساخت‌های اقتصادی، نقش گسترده‌ای را در زمان حکومت مبارک ایفا می‌کردند. از سوی دیگر، شرکت‌های نظامی از پرداخت هرگونه مالیاتی سرباز می‌زدند که به نوبه‌ی خود منجر به افزایش فشار بر بخش خصوصی و در دراز مدت منجر به نابودی آنها می‌شد. نظامیان مصری از دهه‌ی ۱۹۹۰، به‌صورت گسترده وظیفه‌ی تأمین امنیت را به خود اختصاص دادند و به‌عنوان دلیلی برای ورود به تمامی زمینه‌ها از آن استفاده کردند. نظامیان مصری در این دهه به شدت با اسلام‌گرایان به درگیری پرداختند؛ اسلام‌گرایانی که خواهان سرنگونی رژیم مبارک و جایگزینی آن با نظامی اسلامی بودند. به‌خصوص این‌که این درگیری با شهرهای فقیر نشین جنوب مصر بوده است. (Hashim, 2011:109-111)

علاوه بر شکاف اقتصادی که در این کشورها به شدت بر روند تحولات تأثیرگذار بود؛ یکی دیگر از مهم‌ترین متغیرهای مؤثر در وقوع تحول در این کشورها شکاف قومی و مذهبی است؛ شکافی که هم‌چنان بسیاری از کشورهای خاورمیانه با آن دست به‌گریبان هستند،

کشورهای خاورمیانه دارای جوامعی چند شکافی هستند که تا حدود زیادی تشدید این شکاف‌ها در نتیجه سوءمدیریت و تصمیم‌گیری نادرست نخبگان سیاسی است که در این میان شکاف مذهبی و قومی به شدت نمایان می‌باشد که در زیر به این مبحث خواهیم پرداخت:

ساختار مذهبی و قومی

در بسیاری از موارد دولت‌های حاکم بر خاورمیانه به نحو مطلوبی به مدیریت منازعات قومی و مذهبی نپرداخته‌اند. به همین دلیل، سهم متغیر اقلیت‌های قومی و مذهبی و گسترش روزافزون شکاف‌های موجود از مهم‌ترین عوامل داخلی نا آرامی‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است؛ به‌صورتی که منجر به شکل‌گیری گروه‌های حامی دولت‌های مذکور و گروه‌های معترض با طیف گسترده از میانه‌رو تا مسلحانه شده است. منازعات داخلی به‌ویژه منازعات قومی و مذهبی به‌نحو فرآیندهای در حال تبدیل شدن به موضوعات بین‌المللی هستند. از زمان پایان جنگ سرد، منازعات داخلی سهم بیش‌تری از منازعات جهانی را به خود اختصاص داده است که بسیاری از این منازعات داخلی به‌نوبه‌ی خود شکل بین‌المللی به خود گرفته‌اند. (حق‌پناه، ۱۳۸۸: ۱۹۷) بسیاری از نظریه‌پردازان جنگ، انقلاب و جنگ داخلی لیبی بر این اعتقادند که آنچه در لیبی اتفاق افتاد، در واقع جنگی میان قبایل و اقوامی بود که در لیبی بر سر سهم سیاسی با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند. هرچند به‌طور قطع نمی‌توان این نظر را پذیرفت، اما می‌توان گفت که بخش زیادی از درگیری‌های درون لیبی ناشی از وفاداری‌های^۱ قومی بوده است. در بسیاری از موارد می‌توان شکست افسران ارتش و سیاستمداران را منعکس‌کننده‌ی تمایل اقوام و قبایل مختلف لیبی برای سرنگونی قذافی دانست، به‌صورتی که برخی از این قبایل کنترل شمال شرق لیبی را در دست گرفته و به امتیازگیری از دولت مرکزی پرداختند و رهبران قبایل نیز تبعیت از حکومت قذافی را نپذیرفتند و قبایل کوه‌های غربی لیبی نیز به سرعت متحد شده و به انقلابیون پیوستند و نقش سرنوشت‌سازی در حرکت‌های نظامی بر علیه دولت قذافی داشتند. در این میان، هر یک از قبایل خواهان نقش بیش‌تر سیاسی در لیبی جدید شدند. به همین دلیل، قذافی در تلاش بود تا به نوعی

1 - Loyalty

بسیج عمومی را به نفع خود تشکیل دهد که در بسیاری از موارد منجر به برخوردهای شدید میان این قبایل که در نهایت درگیری بر سر قدرت، منجر به ایجاد شکاف‌های گسترده در میان انقلابیون لیبی جدید گردید. (Lacher, 2011: 144-148)

گذشته از شکاف قومی، شکاف مذهبی نیز از جمله شکاف‌هایی است که به صورت موازی در کنار قومیت به عنوان عاملی تفکیک‌کننده قرار می‌گیرد. هرچه میزان شکاف‌های قومی و مذهبی بیش‌تر باشد و دولت نتواند آن را کنترل کند، می‌تواند به‌عنوان مهم‌ترین عامل برای از بین بردن انسجام ملی عمل کند. نتیجه‌ی این بحث را می‌توان در لیبی به‌عنوان یک جامعه‌ی قومیتی که دولت توانایی مدیریت آن را ندارد، با سایر کشورهای مانند سوئیس که دولت توانایی مدیریت این شکاف را دارد، به حساب آورد. کشورهای مذکور خاورمیانه، کشورهای مسلمان هستند که برخی از گروه‌های مذهبی به دنبال ایجاد حکومتی مذهبی در این کشورها هستند که هم از موافقان و هم از مخالفان قابل توجهی برخوردارند. این مسأله انکارناپذیر است که پیوند و رابطه‌ی تنگاتنگی میان مذهب و سیاست در جهان اسلام وجود دارد و منعکس‌کننده‌ی سرشت اسلام به مثابه مذهبی حقوقی است که هم برای ساماندهی اجتماعی و هم برای اخلاق فردی قانون دارد. از این‌رو، اسلام در شکل‌دهی فرهنگ سیاسی نقشی حیاتی دارد؛ علاوه بر این اسلام طی سال‌های اخیر به صورت روزافزونی در زندگی فرهنگی و سیاسی اعراب حضور داشته است. (تسلر، ۱۳۸۳: ۲۳۴)

تونس یکی از کشورهایی است که اسلام‌گرایان همواره برای حضور در صحنه‌ی سیاست به رقابت با دولت مرکزی پرداخته‌اند. اسلام‌گرایان در سال ۱۹۸۹ با انتخاباتی که در تونس شکل گرفت، به‌عنوان دومین حزب و با اخذ ۲۰ درصد از آرا، سهم مناسبی در ساختار سیاسی تونس به دست آوردند. بر این اساس، بن‌علی که به شدت قدرت خود را تهدید شده می‌دید از جانب اسلام‌گرایان احساس خطر می‌کرد. از این‌رو، رفتار منعطف خود را نسبت به آنان تغییر داده و سعی در محدود نمودن آنها کرد. در همین راستا، وی به زندانی کردن اسلام‌گرایان در دهه‌ی ۱۹۹۰ اقدام کرد و برخی از گروه‌های اسلامی را تروریست خوانده و به تبعید سران آنها

پرداخت. بنابراین، اسلام‌گرایان اولین مخالفین سیاسی بن‌علی بودند که توسط وی سرکوب شدند. (Hochman, 2007: 71)

مصر نیز همواره به‌عنوان جامعه‌ای اسلامی مطرح بوده است؛ این در حالی است که انور سادات و مبارک از هرگونه اسلامی کردن جامعه‌ی مصر پرهیز کردند. از دید مقام‌های سابق مصری، گروه‌های مذهبی به‌ویژه اخوان المسلمین با حکومت اسلامی ایران در ارتباط هستند و همین دیدگاه از سوی سیاستمداران مصری موجب محدود کردن اسلام‌گرایان گردید. (Hashim, 2011:122)

بنابراین، مصر و تونس به‌عنوان دو کشور با سیاست‌های سکولاریستی از ورود هرگونه جریان اسلام‌گرایی در قدرت جلوگیری می‌کردند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای اجرایی سکولاریسم در این کشورها نظامیان بودند که در هر یک از این کشورها در زمینه‌ی تحولات داخلی رفتار متفاوتی از خود نشان دادند؛ به‌صورتی که در جریان انقلاب نیز به ایفای نقش پرداختند. برخلاف تونس و مصر که ارتش تلاش می‌کرد تا ضمن حفظ انسجام خود به انتقال قدرت کمک کند، در لیبی این انسجام از هم فروپاشید و بسیاری از نظامیان و دیپلمات‌ها در مقابل دولت به‌عنوان اپوزیسیون عمل کرده و از مردم حمایت کردند که منجر به شکل‌گیری دو جبهه‌ی متخاصم گردید. در این راستا، دو عامل را می‌توان در توضیح میزان گسست نیروهای دولتی در لیبی مؤثر دانست: اول، اهمیت داشتن وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای و دوم، ضعف نهادهای دولتی دانست. (Lacher, 2011: 141-143)

یمن نیز از جمله کشورهایی است که از تنوع قومی و مذهبی برخوردار است، (در شمال یمن تنها ۴۰۰ قبیله‌ی زیدی زندگی می‌کنند). وجود شکاف قومی در یمن یکی از مهم‌ترین دلایل وقوع ناآرامی در این کشور بوده است که علاوه بر این، شکاف مذهبی نیز این کشور را به جامعه‌ای دوشکافی تبدیل کرده است. به همین خاطر، عوامل حساسیت‌زایی را که می‌تواند موجب ناآرامی شود نیز گسترش داده است. وجود شکاف مذهبی در این کشور موجب دخالت نیروهای عربستانی در یمن گردید که عمده دلایل عربستان برای دخالت در این کشور را می‌توان به جلوگیری از سرایت اندیشه‌های شیعی در عربستان، افزایش توان گروه‌های سلفی در یمن، افول جایگاه اجتماعی تحت رهبری هاشمی‌ها، ظهور بازیگران سیاسی و مذهبی جدید به‌ویژه سلفی‌ها، شکست مدیریتی

کثرت‌گرایی و اختلافات مذهبی دانست. از سوی دیگر، حمایت سران کشورهای عربی از رژیم آل سعود در نبرد علیه الحوثی‌ها گواه دیگر است. (بها، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۴) جامعه‌ی یمن جامعه‌ای قبیله‌ای است که در آن رسم و عرف قبیله‌گاه حتی از قانون دولتی الزام‌آورتر می‌باشد. قبایل این جامعه‌گاه فراتر از فعالیت فرهنگی و جامعه‌پذیری شاید مؤثرترین نهاد برای ورود به زندگی سیاسی باشند. (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۵۹-۲۵۷) با برگزاری اولین دور انتخابات در یمن در سال ۲۰۰۱ که منجر به درگیری‌های زیادی بر سر کسب کرسی‌های پارلمانی شد، فشار دولت مرکزی برای کنترل اوضاع به دستور صالح بیش از پیش شد؛ به صورتی که صالح تمام قدرت را در صنعا متمرکز کرد. علاوه بر این، وی با محدود کردن آزادی‌های مدنی از تشکیل هرگونه سازمان یا گروه‌هایی جلوگیری به عمل آورد. (Day, 2006: 131) وجود شکاف‌های قومی و مذهبی گوناگون در یمن همواره امنیت این کشور را با مشکل روبه‌رو ساخته است؛ به صورتی که سه چالش امنیتی این کشور را می‌توان جنگ با حوثی‌ها، مقابله با تجزیه‌طلبان جنوب و مبارزه با القاعده دانست. حوثی‌ها جماعتی زیدی مذهب هستند که از سال ۲۰۰۴ تاکنون شش بار با دولت یمن وارد جنگ شده‌اند. سازمان تروریستی القاعده نیز طی سال‌های اخیر بر دامنه‌ی فعالیت‌های خود در یمن افزوده است. ریشه‌های القاعده در یمن به زمان جنگ شوروی و افغانستان بر می‌گردد. درگیری‌های درونی یمن از دهه‌ی ۱۹۹۰ در ابتدا با شکاف‌های ایدئولوژیکی گسترده شروع شد و با گسترش شکاف‌های مذهبی و هویتی افزایش یافت. (Yadav, 2011: 551) جالب توجه این‌که تنوع ساختارهای قبیله‌ای در این کشور به گروه‌بندی مذهبی و جغرافیایی بستگی دارد. برای مثال، سه اتحاد قبیله‌ای (حاشد، بکیل و مذحج) بزرگترین ساختار قبیله‌ای یمن را تشکیل می‌دهند. بزرگ‌ترین قبیله‌ی این کشور قبیله‌ی حاشد است که علی‌الصالح و رهبران ارتش به آن منتسب هستند. بنابراین، برخی از قبایل در قدرت هستند و برخی دیگر از قبایل به عنوان مخالف درصدد به دست آوردن قدرت هستند که هر قبیله از وزن اجتماعی خاصی برای ایجاد بحران یا حل آن برخوردار است.

ساختار جمعیتی

در دهه‌های اخیر در کشورهای خاورمیانه بنابر عوامل متعددی، مانند گسترش حقوق بشر، حقوق زنان و گسترش فعالیت آنها در عرصه‌های مختلف، حقوق زنان از وضعیت مناسب‌تری نسبت به سابق برخوردار شده است. با وجود این، میزان مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی به‌طور چشم‌گیری در خاورمیانه از سایر کشورهای جهان پایین‌تر است. در حالی که نابرابری جنسیتی در اغلب کشورهای خاورمیانه گسترده است و موانع بسیاری نیز در موقعیت‌های اجتماعی برای زنان و زندگی عمومی آنها وجود دارد. وضعیت زنان در اغلب کشورهای خاورمیانه یک تناقض است، به‌صورتی که چندین دهه سرمایه‌گذاری جدی در بخش‌های اجتماعی، سطح آموزش و بهداشت زنان بسیار ناچیز بوده و این پیشرفت‌ها هنوز هم نتیجه‌ی مورد نظر در رشد و اشتغال به‌بار نیاورده است. به همین دلیل، نسل تحصیل‌کرده‌ی زنان جوان منطقه، خواهان حقوق برابر با مردان شده و چهره‌ی مردانه‌ی سیاست و اقتصاد به سوی برابری جنسیتی تغییر خواهد کرد. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۷۵-۷۳) در این زمینه می‌توان گفت یمن یکی از فقیرترین کشورهای خاورمیانه است و مهم‌ترین مشکلی که دولت این کشور را تهدید می‌کند، بنیادگرایی است که بر این کشور حاکم بوده و می‌توان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های آن را محدود کردن زنان در عرصه‌ی اجتماعی دانست. گرایش محافظه‌کارانه‌ی دولت صالح منجر به سیاست محدودکننده حتی در زمینه‌ی جنسی بود. به همین دلیل، یکی از فشارهای وارده به جامعه‌ی یمن فشار ساختار جنسی است. (Rippenburg, 2000: 739) یمنی‌ها از دیرباز خواستار دگرگونی و اصلاح رژیم حاکم بر یمن بوده‌اند و از زمان سقوط مبارک در ۱۱ فوریه، به تظاهرات گسترده در بیشتر شهرهای یمن و تحصن در میدانی اصلی این شهرها که به میدانی تغییر معروف شدند، دست زدند و خواستار برکناری صالح و تغییر رژیم حاکم بر یمن شدند. نیروهای عمده‌ی آغازگر قیام یمن، جوانان تحصیل‌کرده‌ی یمنی هستند و بیشتر این جوانان وابستگی به حزب یا گروه خاصی ندارند. (آباده‌ای، ۱۳۹۰: ۷۳-۷۱) این امر یادآور حرکت تونس‌ی‌ها و به‌خصوص مصری‌ها می‌باشد که جوانان تحصیل‌کرده و دانشجویان، نیروی اصلی تحرکات را تشکیل می‌دادند. آنها صرفاً با هدف ایجاد تغییر و با الگوگیری از جوانان

سایر کشورهای عربی به خیابان‌ها آمده و توانستند نیروهای قدیمی سپهر سیاسی یمن را همراه ساخته و بر اختلافات و شکاف‌های احزاب اپوزیسیون و نیز قبایل بزرگ یمن فائق آیند^۱. این جوانان بارها بر استقلال خود از احزاب اپوزیسیون تأکید کرده‌اند و مذاکره احزاب اپوزیسیون با رژیم صالح را رد کرده و آنها را نماینده‌ی خود نمی‌دانند.

مصر با جمعیتی حدود ۸۳ میلیون نفری یکی از پر جمعیت‌ترین کشورهای خاورمیانه محسوب می‌شود. در طول دهه‌های گذشته، جمعیت مصر همواره به‌عنوان یک بازوی مؤثر در دست این کشور قرار داشته است. در این راستا، مصر با ارسال نیروی انسانی خود به بسیاری از کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس توانسته است، از جمعیت حاضر در این کشورها به‌عنوان اهرم فشار استفاده کند. بنابراین، اهرم جمعیت برای مصر به‌عنوان یک مزیت محسوب می‌شود و از سوی دیگر، به دلیل نبودن زیرساخت‌های مناسب جهت استفاده از جمعیت جوان، کمبود منابع طبیعی و عدم صنعتی بودن، این کشور را با بحران‌ها و محدودیت‌هایی مواجه می‌سازد. عدم پاسخگویی مناسب و صحیح از سوی حکومت مبارک به بسیاری از نیازهای جمعیت جوان، بحرانی را به‌وجود آورد که نهایتاً زمینه‌ی سقوط مبارک را فراهم کرد، (صرافی یزدی و باقری‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۸۱) به‌صورتی که در جریان انقلاب یکی از مهم‌ترین شعارهای جوانان انقلابی در حمایت از خالد سعید جوانی بود که در اسکندریه به دست نیروهای پلیس کشته شده بود. به‌طور کلی می‌توان گفت که این کشورها بیش‌ترین میانگین سنی را جوانان بین ۱۵ تا ۴۵ سال و در یمن هم بیش‌ترین تعداد را افراد زیر ۱۵ سال تشکیل می‌دهند که نشان‌دهنده‌ی افزایش جمعیت جوان این کشورهاست.

متغیرهای بین‌المللی

منظور از متغیرهای بین‌المللی عواملی هستند که تحت عنوان فشار سیستماتیک بر کشورهای متصلب خاورمیانه وارد شده و زمینه‌ی تحول در آنها را به‌وجود آورده است. فشارهای بین‌المللی کشورهای غیرهمسو را با ابزارهای مختلفی مجبور به اتخاذ سیاست موافق

1 - <http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=06&depid=44&semid=2312>

با جریان بین‌المللی می‌کند. ساختار نظام بین‌الملل کلیه انتخاب‌های سیاست خارجی را شکل می‌دهد و بنابراین، تمایز عملکردی میان واحدهای مختلف وجود ندارد. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۴۱۴) فشار ناشی از رفتار دولت‌هایی با قواعد یکسان و مشابه سایر بازیگران را خواه یا ناخواه به سمت انطباق با ساختار بین‌الملل می‌کشاند که این امر در مورد تحولات خاورمیانه نیز صادق است؛ به نحوی که این کشورها، با گسترش تبادلات و ارتباطات بین‌المللی این کشورها که از میزان محدودی از آزادی سیاسی برخوردار بوده‌اند که سعی در ایجاد آزادی‌های سیاسی گسترده‌تری مانند آنچه در غرب تبلیغ می‌شود دارند.

خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای بین‌المللی از نفوذپذیری و نفوذگذاری در بسیاری از مقاطع تاریخی برخوردار بوده است، به‌صورتی که هم به میزان زیادی حادثه‌ساز بوده و هم به میزان زیادی از دیگر حوادث بین‌المللی تأثیر پذیرفته است. به همین دلیل، همواره از سوی سایر کشورهای غیرمجموعه نیز به‌عنوان حوزه‌ی منفعتی مورد توجه بوده است که از روش‌های گوناگونی از استثمار که سابقه‌ی طولانی در خاورمیانه دارد تا گسترش اصول و نظریات غربی که یکی از مهم‌ترین کلید واژگان آن حقوق بشر و دموکراسی بوده است، سعی در بهره‌برداری از این کشورها به نفع خود داشته‌اند. بر این اساس یکی از مهم‌ترین ابزار دستیابی به این هدف رسانه بوده است. با گسترش جهانی شدن از دهه‌ی ۱۹۹۰ و با گسترش وسایل ارتباط جمعی رسانه به‌عنوان نماینده‌ی دولت‌های دارنده‌ی این فناوری با حضور در حتی متصل‌ترین ساختارهای سیاسی از درون به تغییر آنها پرداخته است. خاورمیانه نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

نفوذپذیری در برابر تبلیغات رسانه‌ای بین‌المللی

کشورهای خاورمیانه به دلیل موقعیت منطقه‌ای خود، همواره مورد توجه قدرت‌ها و رسانه‌های بزرگ جهانی بوده‌اند. از جنگ‌های اول و دوم جهانی تا جنگ سرد، بحران خلیج فارس، مسأله‌ی نفت و بنیادگرایی اسلامی، خاورمیانه همیشه دست‌خوش تحولاتی دوران‌ساز بوده است. اما نکته‌ی مهم این است که رسانه‌های بزرگ چنان نفوذی در این منطقه دارند که مردم این کشورها و نیز جهانیان را وادار می‌کنند تا ناآگاهانه از دریچه‌ی چشم‌انداز و کلیشه‌ی

رسانه‌های غربی به مسائل نگاه نموده و اندیشه و رفتار خود را شکل دهند. «شرایب» در کتابی با عنوان «نیروی پیام» با تأکید بر مسائل خاورمیانه می‌نویسد:

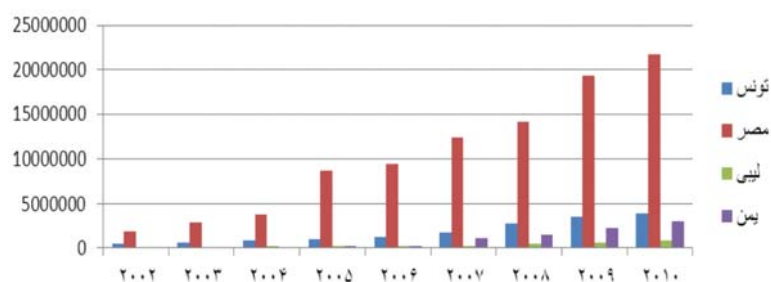
«... کشورهای بزرگ بی‌آنکه به اعمال کوچک‌ترین فشار دیپلماتیک یا هزینه‌های اضافی نیازمند باشند، می‌توانند در نحوه‌ی تحلیل افکار عمومی نفوذ نموده و از این راه، بر باقی دنیا اثر گذارند؛ زیرا تعدادی از روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری آنها در حد منشأ و منبع افکار و اخبار مورد استفاده‌ی دیگر روزنامه‌های کره‌ی خاکی قرار می‌گیرند».

تهاجم رسانه‌های قدرتمند جهانی، برای کشورها و جوامع خاورمیانه به گونه‌ای مضاعف مسأله‌ساز شده است. از جمله‌ی این مسائل می‌توان به تلاش برای ایجاد اصلاحات سیاسی در جوامع اسلامی اشاره کرد. (فیرحی، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۵) در تحولات موجود در کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن و حتی بحرین می‌توان به وضوح این مسأله، یعنی ایجاد اصلاحات سیاسی را مشاهده نمود؛ هرچند تا حدود زیادی می‌توان گفت که دولت‌های حاکم بر این کشورها قبل از انقلاب‌های اخیر روابط وسیعی با غرب و به‌خصوص آمریکا داشتند و این کشور در ابتدای این تحولات به‌صورتی محافظه‌کارانه منتظر نتیجه ماند. می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز به این موضوع پرداخت که ایجاد نوعی حکومت از دید غرب به سبک دموکراسی‌های غربی در کشورهای اسلامی می‌تواند به‌صورت درازمدت‌تری منافع آنها را تأمین کند؛ هرچند منافع کوتاه مدتی نیز از دولت‌های حاکم بر این کشورها قبل از انقلاب نیز متوجه آنها می‌شد. یکی از مهم‌ترین تلاش‌هایی که برای تغییر سیستم حاکم بر کشورهای خاورمیانه مؤثر بود، ورود فضای مجازی به این عرصه است؛ به‌صورتی که در انقلاب مصر و تونس، برخی از شبکه‌های اجتماعی مانند تویتر^۱ و فیس بوک^۲ به ایفای نقش پرداختند. فعالیت‌هایی که به‌صورت دیجیتالی از سال ۲۰۰۴ و مستمر در این کشورها آغاز شده بود. (Snider & Faris, 2011: 49). این رسانه‌ها در جریان انقلاب به یکی از مهم‌ترین ابزارهای معترضان تبدیل شده بود، به‌صورتی که باعث افزایش قدرت آنها و توانایی هماهنگ‌کنندگی آنها می‌شد. علاوه بر این،

1 - Twitter

2 - Facebook

یکی از مهم‌ترین رسانه‌هایی که در جریان این تحولات به شدت فعالیت داشت، شبکه‌ی ماهواره‌ای الجزیره بوده است که با حمایت از معترضان و مخالفت با دولت‌های حاکم اطلاعات لحظه به لحظه را به انقلابیون می‌رساند. بر این اساس، شاید بتوان به این نتیجه رسید که رسانه‌ها در طول سالیان متمادی و به‌خصوص دهه‌ی اخیر به جریان مداوم افکار و انتقال ایده‌هایی در مورد دموکراسی، حقوق بشر و جامعه‌ی مدنی پرداخته است و انحصار دولت بر روی اطلاعات را از بین برده است. (Dalacoura, 2012: 68) به‌طور کلی می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین دلایل گرایش این کشورها به رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی غربی، محدودیت رسانه‌های داخلی و کنترل شدید دولت بر روی رسانه‌ها و مطبوعات داخلی است که مهم‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در تونس و لیبی دید. در جدول زیر روند افزایش استفاده از اینترنت و شبکه‌های مجازی را می‌توان مشاهده کرد.



شکل شماره ۲- استفاده از شبکه‌های مجازی و کاربران اینترنتی از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ (www.data.worldbank.org)

همان‌طور که در شکل فوق مشاهده می‌شود، روند استفاده از اینترنت و شبکه‌های مجازی از سال ۲۰۰۵ به یک‌باره رو به افزایش گذاشته است. این در حالی است که کشور لیبی و یمن روندی به مراتب کندتر از مصر و تونس داشته‌اند. البته این هر چهار کشور نظارت بر رسانه‌های داخلی به شدت اعمال می‌گردید.

کاهش حمایت از دولت سرکوبگر

دومین متغیر بین‌المللی که به‌صورتی مؤثر در شکل‌گیری تحولات اخیر نقش ایفا کرد، فشارهایی است که از جانب سازمان ملل متحد و آمریکا بر این کشورها وارد شد. البته هر دو

متغیر در ابتدای تحولات سیاست صبر و انتظار را پیشه کردند و از زمانی به صورت مؤثر از ایجاد تحول حمایت کردند که احتمال ماندن حکومت‌های قبلی کم تر شده بود. با وجود این، به عنوان سیاستی اعلانی و حتی اعمالی، به افزایش فشار بر دولت‌های حاکم بر این کشورهای پرداختند. دست کم با توجه به شرایط بین‌المللی، حامیان رژیم‌های سرکوبگر و در رأس آنها آمریکا سیاست کاهش حمایت از رژیم‌های این کشورها را در پیش گرفتند که به عنوان یکی از شرایط لازم برای شکل‌گیری جنبش انقلابی به‌شمار می‌رود.

سازمان ملل متحد بیش‌ترین فشار خود را بر اساس منشور و اصول منشور اعمال کرده است و به منظور اجرای قطعنامه‌ها برنامه‌های مصوب از شورای امنیت به عنوان بازوی اجرایی استفاده کرده است که در رأس آن آمریکا قرار گرفته است. بنابراین، در بررسی نقش سازمان ملل متحد در گسترش فرایند دموکراسی یا حداقل در سیاست اعلانی خود باید به نقش آمریکا نیز اشاره کرد.

برخی از مفاهیم اصولی حقوق بین‌الملل، مفاهیمی مانند «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» است که در حقوق بین‌الملل با توجه به تحولات نظام جهانی تحول یافته‌اند. ماده‌ی ۱ منشور سازمان ملل متحد نیز تحت عنوان «مقاصد و اصول» به بیان اهداف سازمان ملل متحد پرداخته است. هم‌چنین میثاق جامعه‌ی ملل، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ماده‌ی ۱ به این اصل اشاره کرده‌اند. آنچه مسلم است این‌که اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در قلمرو ضداستعماری تبلور یافته است و در عمل نیز در همین قلمرو مورد استناد و استفاده قرار گرفته است. اما با این وجود «کاسسه» به عنوان یک حقوقدان برجسته عقیده دارد که «تعیین سرنوشت داخلی به معنای حکومت خودگردانی عمومی نیست، بلکه عبارت است از:

(۱) حق انتخاب حکومت و اعمال همه‌ی آزادی‌هایی که این انتخاب را ممکن می‌سازد

(آزادی بیان، انجمن‌ها و غیره)؛

(۲) این حق که حکومت برآمده از انتخابات از وفاق مردمی برخوردار بوده و سرکوب‌گر

یا مستبد نباشد».

«آرچاگا» قاضی و رئیس سابق دادگستری عقیده دارد که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها اصلی عام و دارای اطلاق است و تمامی ملت‌ها را در بر می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان معیار سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها عمل کند. با وجود این، می‌توان گفت که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها با شناخته شدن حق مشارکت عمومی به سوی حق تعیین سرنوشت داخلی یا همان حق مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی در کشورها متحول گردیده است و این امر می‌تواند در مقابل کشورهای که ناقض اصول دموکراسی در داخل کشور خود می‌باشند، مورد استناد قرار گیرد. این واقعیت را باید افزود که استقرار مفهوم جدید از حق تعیین سرنوشت در حال گذراندن مراحل ابتدایی خود است و هنوز الزام حقوقی و حدود آن مبهم است. در بررسی سوابق اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌توان اقداماتی را ملاحظه نمود که شورا به دلیل نقض دموکراسی در برخی از کشورها، آن را نقض صلح تلقی کرده و مطابق مقررات فصل هفتم منشور (مواد ۴۱ و ۴۲) اقدامات توصیه‌ای و اجرایی، از جمله اقدام نظامی نموده است. بنابراین، می‌توان گفت که از دید شورای امنیت، نقض دموکراسی می‌تواند به‌عنوان نقض صلح در نظر گرفته شود که به معنای ارتباط جدید میان دموکراسی و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. (احتشامی، ۱۳۸۸: ۳۴ - ۲۶) سازمان ملل عقیده دارد که از چهار روش می‌توان به کشورهای خاورمیانه برای حرکت در مسیر دموکراتیزاسیون فشار وارد کرد؛ اقداماتی که از سوی جامعه بین‌المللی به چهار صورت نمایان شده است که شامل موارد زیر می‌شود:

- ۱) تشویق فعالیت‌های دموکراتیک از سوی سازمان ملل و تلاش برای حمایت از حقوق بشر؛
- ۲) استفاده شورای امنیت از اختیارات خود برای انجام اقدام نظامی؛
- ۳) همکاری سازمان‌های منطقه‌ای با شورای امنیت در زمینه‌ی دستیابی به اهداف شورا؛
- ۴) در نهایت جامعه بین‌المللی باید متعهد به همکاری با شورای امنیت به‌منظور حفاظت از حقوق انسان‌ها باشد. (Alex & Williams, 2011: 847).

از سوی دیگر، آمریکا به‌عنوان بازیگری فرامنطقه‌ای در خاورمیانه مدعی است که به‌دنبال گسترش دموکراسی است. به همین خاطر، بر این عقیده است که طی یک دهه‌ی اخیر تمرکز خود

را بر روی گسترش فرایند دموکراسی در خاورمیانه قرار داده است. آمریکا بر این عقیده است که با گسترش لیبرال دموکراسی در این کشورها می‌تواند تحولاتی مانند آنچه را در اروپای شرقی و شوروی رخ داد، در خاورمیانه ایجاد کند. از دید آمریکا با گسترش لیبرال دموکراسی و ایجاد فشار بر کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه از این طریق به صورت داراز مدت می‌تواند منافع خود را در این منطقه حفظ کند و برای دستیابی به این هدف خود بر روی چهار متغیر تأکید دارد که شامل انتخابات و مشارکت سیاسی^۱، حکومت قانون^۲، جامعه‌ی مدنی^۳ و حاکمیت مردم می‌شود؛ هم‌چنین آمریکا برای تغییر در این‌گونه کشورها بودجه‌هایی را اختصاص داده است؛ مانند بودجه‌هایی که از دهه‌ی ۹۰ میلادی به بعد برای بسیاری از کشورهای خاورمیانه از جمله مصر قرار داده است که این کمک‌ها به صورت‌های مختلفی از جمله تبلیغات رسانه‌ای اختصاص داده شده است. گذشته از این، از طرق دیپلماسی و مذاکرات گسترده به گسترش لیبرال دموکراسی در خاورمیانه و به‌خصوص در مصر اهتمام ورزیده است. (Snider & Faris, 2011: 49-50) طرح گسترش دموکراسی در خاورمیانه‌ی عربی از سال ۲۰۰۱ و در سطوح گوناگون آغاز شد. طرحی که در آن تمامی کشورهای خاورمیانه را در بر می‌گرفت. یکی از این طرح‌ها حمایت از جامعه‌ی مدنی و ایجاد و تقویت آن در این کشورها بوده است و تشویق دولت به انجام اصلاحات دموکراتیک که در اصل منفعت آمریکا در محور این طرح قرار دارد که از این طریق و به صورت غیر مستقیم در پی افزایش امنیت خود بوده است. برای دستیابی به این هدف از ابزارهای افزایش آزادی، حمایت از حقوق زنان و افزایش آموزش استفاده می‌کند. دومین راه ایجاد دموکراسی در خاورمیانه که از سوی آمریکا پیگیری شد، استفاده از دیپلماسی عمومی و سستی بود. در نهایت سومین راه گسترش دموکراسی در خاورمیانه دخالت مستقیم آمریکا در امور داخلی کشورهای خاورمیانه است که آمریکا از عراق به‌عنوان پایگاهی برای گسترش ایدئولوژی خود استفاده می‌کند. (Dalacoura, 2005:964-965) در مورد تحولات اخیر در زمینه‌ی تلاش جامعه‌ی بین‌المللی برای ایجاد آرامش و پیش بردن فرایند

1 - Political Participation

2 - Rule of Law

3 - Civil Society

دموکراتیزاسیون بیش تر در مورد لیبی اقدام نمود. سازمان ملل نیز در مورد لیبی سعی کرد به یک سری از اقدامات حمایتی روی آورد و با تحت فشار قرار دادن لیبی از قذافی بخواهد که با کناره گرفتن از قدرت، زمینه را برای ایجاد حکومتی دموکراتیک فراهم کند؛ با وقوع تنش در ابتدای حکومت قذافی میان لیبی و آمریکا رابطه‌ی این دو کشور به صورتی سینوسی پیش رفت تا این که در انقلاب لیبی، آمریکا به عنوان یکی از مهم ترین عوامل تغییر حکومت قذافی عمل کرد و سعی در حمله‌ی نظامی به این کشور داشت. فشارهای آمریکا مبنی بر حمله نظامی به لیبی با تصمیم شورای امنیت در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ شروع شد که این فشارها در پی اظهار افزایش میزان خشونت در لیبی و تصویب قطعنامه‌ی ۱۹۷۳ بر علیه لیبی اعمال شد. این قطعنامه با عنوان حمایت از غیرنظامیان لیبیایی به تصویب رسید و هرگونه اقدامی برای جلوگیری از کشتار غیرنظامیان را مشروع کرد، اما مانع هرگونه اشغال نظامی خاک لیبی از سوی نیروهای آمریکایی می شد.^۱ و وجود جمله «تمام اقدامات مقتضی»^۲ اقدام نظامی علیه قذافی را توجیه می کرد. روابط آمریکا و لیبی پس از به قدرت رسیدن قذافی روابطی متغیر و گه گاه پر تنش بوده است. سابقه‌ی خصومت آمریکا و لیبی به دهه‌ی هفتاد میلادی باز می گردد. معمر قذافی در سال ۱۹۶۹ در یک کودتای بدون خونریزی ادريس اول پادشاه لیبی را سرنگون کرد و به قدرت رسید. حکومت قذافی یکی از حکومت‌های ملی گرای عرب بود که در آفریقا به وجود آمد. وی در اولین اقدام در جهت مخالفت با آمریکا و غرب نیروهای این دو کشور را از پایگاه‌های خود در لیبی اخراج کرد. در مقابل دولت آمریکا تلاش فراوانی برای جلوگیری از خروج نیروهای خود از لیبی انجام داد که به نتیجه نرسید و در ژوئن ۱۹۷۰ تمام نیروهای آمریکایی از لیبی خارج شدند. (Stottlemyre, 2011: 1) لیبی یکی از کشورهایی بود که آمریکا پس از نزدیک شدن سقوط قذافی، خواهان تغییر در این کشور شد و در همین راستا، تلاش کرد که با کسب همکاری سایر کشورهای ناتو و اخذ مجوز از سازمان ملل حکومت لیبی را به نام پایان دادن به کشتار غیرنظامیان تغییر دهد. آمریکا به عنوان مهم ترین قدرت فرمانطقه‌ای در خاورمیانه بیش ترین دخالت را در تحولات لیبی داشته است. اوپاما در یک مصاحبه‌ی خبری در ۲۱ مارس

1 - UN Security Council, 2011, Para.4.

2 - All Necessary Measures

۲۰۱۱ اعلام کرد که «سیاست آمریکا مبنی بر این است که قذافی باید برود». مشاور حقوقی اوباما نیز به صورت مکرر بر این نکته تأکید داشت که مجوز حمله‌ی نظامی به لیبی را از سوی شورای امنیت دریافت کرده است. (Fisher, 2012: 177-179) اوباما در ۲۸ مارس ۲۰۱۱ در پیامی به مردم آمریکا اعلام کرد که دولت وی توانسته ناتو را نیز در زمینه‌ی حمله‌ی نظامی به لیبی با خود همراه کند. در پی این توافق ناتو نیز منطقه‌ی ممنوعه‌ی پرواز^۱ را بر فراز لیبی به اجرا درآورد. (Fisher, 2012: 179) مشاور حقوقی دولت آمریکا دو روز بعد اعلام کرد که تمام ۲۸ متحد آمریکا مجوز حمله‌ی نظامی به لیبی برای حمایت از غیرنظامیان را بر اساس قطعنامه‌ی ۱۹۷۳ دریافت کرده‌اند. (Koh, 2011: 4).

تأثیر انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان نخستین انقلاب منطقه‌ای بر علیه حکومت‌های دیکتاتوری نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی در کشورهای دست‌خوش انقلاب داشته است. این تأثیرگذاری از طریق کمک به تکوین ایدئولوژی انقلابی معارض یا آنچه فوران فرهنگ سیاسی مخالفت می‌خواند بوده است. به‌گونه‌ای که با توجه به مسلمان بودن کشورهای مذکور، انقلابیون بر آن بوده‌اند تا با الهام از ایدئولوژی اسلام سیاسی تبلور یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان حکومتی اسلامی نقش مؤثرتری از مذهب را در سیاست به‌کار گیرند.

ایدئولوژی جنبه‌ی بسیار حساس و قاطع سیاست است و از فهم واقعیت، تطابق تصور با واقعیت و ارزش‌گذاری بر واقعیت برآمده و به مثابه نوعی نقشه برای گزینش روش و تفسیر سیاست عمل می‌کند. از این لحاظ، ایدئولوژی عمل سیاسی را هدایت، پشتیبانی، محدود و محقق می‌کند و در عین حال، به مثابه بزرگ‌ترین نیروی محرک عمل سیاسی توده‌ها به‌کار می‌رود و ایدئولوژی نافذترین جنبه‌ی سیاست است. (عالم، ۱۳۸۴: ۸۴) ایدئولوژی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی هر کشور می‌تواند طیف گسترده‌ای از

1 - No-fly Zone

بایدها و نبایدها را در خود جای دهد. هر بازیگری به میزان متفاوتی از ایدئولوژی بهره می‌برد. انقلاب اسلامی ایران نیز میزانی از بار ایدئولوژیکی را داراست که در یک تعریف موسع از منافع ملی، صدور انقلاب اسلامی ایران نیز می‌تواند حامل بار منافع ملی ایران باشد. بدین صورت که سبب گسترش نفوذ این کشور در خارج از مرزهای آن می‌شود. عموماً سیاست خارجی بازیگری است که ایدئولوژی در آن اهمیت دارد، سیاست خارجی بسط محور بوده، بدین صورت که فراتر از قلمرو سرزمینی می‌اندیشد. این نوع سیاست خارجی خود را به بسیاری از اصول اخلاقی مثل ارزش‌های انسانی و یا صلح پایبند می‌داند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز این چنین بوده است.

به‌طور کلی، دو الگوی عام قهرآمیز و صلح‌آمیز برای صدور انقلاب می‌توان متصور شد. الگوی قهرآمیز خاستگاهی انقلابی دارد که در چارچوب اندیشه‌ی انقلاب مستمر خواهان ایجاد انقلاب‌های مکرر و مستمر در کشورهای مسلمان و مستضعف است. این در حالی است که منظور امام خمینی^(ره) و سیاست رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران از صدور انقلاب اسلامی، الگوی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه است به گونه‌ای که ایشان صراحتاً به شیوه‌ی صدور مسالمت‌آمیز انقلاب تأکید کرده‌اند. برای نمونه ایشان بیان می‌دارد که «ما از اول گفتیم می‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم. صدور انقلاب لشکرکشی نیست، بلکه می‌خواهیم حرفمان را به دنیا برسانیم که یکی از آن مراکز، وزارت امور خارجه است». در حقیقت هدف، تبیین و سپس ترویج مسالمت‌آمیز پیام و مواضع انقلاب اسلامی به جهانیان است. صدور مسالمت‌آمیز انقلاب اسلامی ایران به سه شیوه تحقق می‌یابد که شامل حمایت معنوی و غیرنظامی از نهضت‌های آزادی‌بخش، الگوپردازی و ارائه‌ی دولت سرمشق از جمهوری اسلامی و در نهایت تبلیغات می‌شود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۶۳-۱۶۲)

در واقع، بر اساس این اصول به نظر می‌رسد که رسالت اصلی دولت اسلامی بر مبنای مرزهای ایمانی، در قالب حمایت از گسترش نهضت جهانی اسلام و پشتیبانی از مستضعفان جهان بوده و هدف فرعی آن رشد و توسعه‌ی ملی تعریف شده است. (حقیقت، ۱۳۷۶: ۶۴) این تفکر کانونی اسلامی مبنی بر اساس قرار دادن عقیده و ایمان به‌عنوان مرز میان انسان‌ها که به

وضوح در آرا، عقاید و ساختارهای ذهنی و معنایی حاکم بر روح انقلاب اسلامی نیز دیده می‌شود با ملی‌گرایی به معنای غربی آن در تقابل قرار می‌گیرد. در چارچوب اندیشه‌ی اسلامی، این تفکیک، یک مرزبندی جهانی خنثی می‌باشد که در آن حق و باطل و یا کفر و ایمان در دو حیطه‌ی جغرافیایی مجزا در عین اختلاف به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز خود ادامه می‌دهند؛ این مرزبندی در بطن خویش رسالتی فراملی را برای حکومت اسلامی متصور است، مبنی بر این‌که نه تنها باید از کیان اسلامی دفاع کرد، بلکه موظف است این گستره‌ی ایمانی را که دارالاسلام نام دارد، با تمام قوا در سراسر جهان به طرق مختلف بسط دهد. (موسوی شفقانی، ۱۳۸۹: ۳۳۴-۳۳۳)

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این مفهوم توضیح داده شده است. بر اساس اصل ۱۵۴ قانون اساسی، جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه‌ی بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه‌ی مردم جهان می‌شناسد. بنابراین، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند. با توجه به اصل فوق و مقدمه‌ی قانون اساسی که انقلاب اسلامی ایران را حرکتی برای پیروزی نهایی مستضعفان بر مستکبران می‌داند، یکی از اهداف مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در حقیقت مقدمه و لازمه‌ی تشکیل حکومت واحده‌ی جهانی، همانا مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مردم مستضعف دنیا در هر نقطه‌ای با هر نژاد، زبان و مذهب می‌باشد. مفهوم استضعاف و استکبار از دیدگاه اسلام وجود نوعی سلطه‌گری و سلطه‌جویی و استعمار و بهره‌کشی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توسط اقلیت محدودی زورگو بر ملت‌های محروم تحت سلطه‌ی خود حاکمیت داشته و آنها را تحت فشار و ظلم قرار دهند و هم‌چنین می‌تواند بین‌المللی باشد، بدین معنا که دولت و یا کشوری سایر جوامع و ملت‌ها را استثمار کرده و به استضعاف بکشاند که نمونه‌ی بارز آن در گذشته و حال، اعمال سیاست‌های استعمارگرایانه و امپریالیستی قدرت‌های بزرگ شرق و غرب در جهان اسلام می‌باشد. (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۳)

بسیاری از نظریه پردازان تحولات خاورمیانه را وقوع امواج دموکراسی خواهانه می دانند. در همین راستا، در توضیح وقوع امواج دموکراسی اغلب نویسندگان به نظریه‌ی اشاعه تکیه می کنند، به این معنی که گذار توفیق آمیز به دموکراسی در هر کشوری سرمشقی برای دیگران ایجاد می کند. به ویژه همسایگان در یک منطقه از تأثیر تحولات سیاسی در کشورهای یکدیگر چندان مصون باقی نمی ماند. این فرضیه در خصوص کشورهای خاورمیانه معنادارتر به نظر می رسد، زیرا هیچ واقعه‌ی جهانی مشترکی مانند جنگ و غیره کشورهای مورد نظر را به تغییر و تحول و انداخته است. گسترش ارتباطات بین المللی نیز طبعاً فرایند اشاعه را پرشتاب می سازد. نظریه‌ی دیگری که در توضیح امواج دموکراسی مطرح شده است، نظریه‌ی قوه‌ی محرکه است. بر اساس این نظریه با گسترش دموکراسی در هر کشوری فشار حوادث بین المللی در همان جهت قوت بیش تری می یابد. کشورهایی که دیرتر به موج دموکراسی می پیوندند، تحت فشار بیش تری برای این کار قرار می گیرند و از سوی دیگر، هزینه‌ی آزمون و خطای کم تری هم می پردازند و همین خود عامل تشویق کننده است. یکی از دلایل مؤید این نظریه آن است که با پیروزی موج دموکراسی در هر کشور، گروه‌ها و سازمان‌هایی برای حمایت از حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها، حمایت از جنبش‌های دموکراتیک در کشورهای دیگر پیدا می شوند که قوه‌ی محرکه‌ی بیش تری به موج دموکراسی می بخشد.

با گسترش موج چهارم دموکراسی در دهه‌ی ۱۹۹۰ ساختار گسترده‌ای از نهادها، انجمن‌ها، جنبش‌ها و سازمان‌ها در سطح بین المللی برای حمایت از بسط موج اخیر دموکراسی پدیدار شده است. نظریه‌ی گزینش عقلانی توضیح دیگری درباره‌ی فرایند دموکراتیزاسیون ارائه می دهد. از این دیدگاه دموکراسی در شرایط تاریخی خاص و به نسبت کمیابی پیدا می شود که در آن دو شرط حاصل شده باشد: اول این که حاکم خودکامه و دولت اقتدارطلبی سرنگون شده باشد و دوم این که مخالفانی که قدرت به آنها منتقل می شود، مجموعه‌ای از گروه‌های ناهمگن باشند و در آنها رهبر مسلط و یا حزب و گروه مسلطی نباشد. مطالعه‌ی فرایند دموکراتیزاسیون نیازمند دموکراسی سنجی و یا سنجش شاخص‌های پیشرفت دموکراسی است. شاخص‌های دموکراسی به میزان دموکراتیک شدن حکومت و استقرار حقوق و

آزادی‌های دموکراتیک اشاره دارد. میزان دموکراتیک شدن حکومت به میزان مسؤلیت‌پذیری حکام و امکان مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی وابسته است. طبعاً لازمه‌ی دموکراتیک شدن حکومت به این معنا برقراری آزادی‌های مدنی و سیاسی به‌ویژه آزادی اندیشه و بیان و اجتماع است. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۴۵۷-۴۵۳)

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نخستین دولت منطقه است که دموکراسی آزادانه‌ای را معرفی کرد و به‌عنوان یک الگوی اسلامی که دموکراسی و اسلام را با هم جمع کرده، از جذابیت خاصی در میان ملت‌های مسلمان منطقه برخوردار بوده است. در یمن شیعیان به سه گروه شیعیان جعفری، زیدی و اسماعیلی تقسیم می‌شوند که اکثریت با شیعیان زیدی است. مقاومت شیعیان زیدی یمن به اعتقاد برخی جدال بر سر حق حیات و زندگی است. بنابراین، حکومت یمن قصد دارد شیعیان را از صحنه‌ی سیاست خارج کند و به همین دلیل، شیعیان زیدی در مقابل این حملات دست به مقاومت زده‌اند. به‌نظر می‌رسد، تفکر انقلاب اسلامی ایران تأثیر زیادی بر روی شیعیان مناطق مختلف جهان اسلام گذاشته که یکی از این مناطق مهم یمن می‌باشد. تحلیل‌گران خطر شکل‌گیری هلال شیعی را برای اهل سنت زیاد می‌دانند و اقداماتی مانند سرکوب شیعیان یمن را در راستای مبارزه با رشد شیعی‌گری در جهان اسلام می‌دانند. نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که در هر حال جنبش الحوثی‌ها تأثیر زیادی بر هویت‌یابی زیدیان یمن داشته و آنها را از افتادن در ورطه‌ی وهابیت رها کرده است. نکته‌ی مهمی که باید به آن دقت کرد این است که در واقع، شیعه‌ی امامیه تنها پس از انقلاب اسلامی ایران به یمن آمده است. پیش از انقلاب، تنها تعدادی از شیعیان زیدی در این کشور زندگی می‌کردند، اما پس از انقلاب تشیع دوازده امامی نیز به این کشور وارد شد. (هاشمی‌نسب، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۲۹۴) دموکراتیک شدن کشورهای عربی سبب می‌شود که تهدیدهای امنیتی که این کشورها به دلیل پیگیری سیاست‌های نظامی‌گرایانه، ماجراجویانه و ضد ایرانی به ایران تحمیل کرده‌اند، تا حد بسیار زیادی کاهش یابد. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند برای تقویت امنیت ملی خود هرچه بیش‌تر به فرایند اسلامی کردن سیاست‌ها در خاورمیانه دامن بزند و آن را در راستای منافع ملی خود ارزیابی کند. البته تهدید بزرگی که در طول فرایند

دموکراتیک کردن کشورهای عربی می‌تواند بروز پیدا کند، این است که گروه‌های بنیادگرای سنی که دیدگاه چندان مثبتی نسبت به شیعیان و به‌خصوص جمهوری اسلامی ایران ندارند، بتوانند قدرتمندتر شده یا حتی از راه دموکراتیک به قدرت برسند. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۶۹-۶۶)

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در زمینه‌ی تحولات کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن می‌توان به نتایج مشترکی دست یافت. هرچند در برخی از موارد شدت و ضعف متفاوتی دارد، اما باید به این نکات اشاره داشت که یکی از مهم‌ترین عوامل وقوع تحول تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های نامتناسب با شرایط حاکم بر این کشورها بوده است. اگر متغیرهایی مانند افزایش جمعیت، جوان شدن ساختار جمعیتی، افزایش آگاهی‌های سیاسی، تلاش زنان برای ورود به عرصه‌ی سیاسی و فقر اقتصادی را در یک طرف قرار دهیم، آن‌گاه باید به ناتوانی دولت‌های این کشورها در کنترل جمعیت، ناتوانی در ایجاد شغل و تسهیلات برای جمعیت جوان، افزایش سانسور و کنترل بر مراکز اطلاعاتی و مطبوعاتی و اختصاص سیاست و اقتصاد به گروهی خاصی از ساختار جمعیتی در طرف دیگر اشاره کرد. متغیرهایی که دولت با کارکرد بد نتوانست تقاضاها و درخواست‌ها را به سیاست و تصمیم تبدیل کند، در نتیجه موجب شکاف میان طبقات مختلف شده است که این شکاف می‌تواند بین دولت و نیروهای دولتی و توده‌ی مردم باشد، مانند مصر و شکاف اقتصادی و اجتماعی میان نظامیان، مبارک و توده‌ی مردم و یا این شکاف تنازع برای کسب قدرت میان قبایل و سهم سیاسی باشد، مانند آنچه در یمن و لیبی اتفاق افتاده است؛ یا این شکاف میان اسلام‌گرایان و سکولارها باشد، مانند آنچه در تونس اتفاق افتاد. در زمینه‌ی متغیرهای داخلی و به‌خصوص متغیرهای اقتصادی باید این‌گونه ارزیابی کرد که در تمام کشورهای انقلابی (تونس، مصر، لیبی و یمن)، اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل ملی نقش بارزی داشت. اما چگونگی شکل‌گیری این شکاف‌ها در هر یک از این کشورها متفاوت بوده است، به‌صورتی که در مصر این شکاف میان نظامیانی بود که به‌صورت گسترده‌ای از خدمات و مزایای اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی که دولت در اختیار آنها قرار داده بود، بهره

می‌بردند و در طرف دیگر اتحادیه‌ها و شرکت‌های خصوصی محدود شده‌ای بودند که توانی برای رقابت نداشته و در نتیجه از بین می‌رفتند. در لیبی این وضعیت به صورت اختلاف میان خاندان و قبیله‌ی قذافی با توده‌ی مردم بود؛ به صورتی که میزان زیادی از سرمایه‌های ملی در خدمت خاندان قذافی قرار داشت و کنترل کاملی بر درآمدهای نفتی داشتند. از سوی دیگر، نقش اسلام‌گرایی در تحولات خاورمیانه انکارناپذیر است؛ به صورتی که می‌توان به نقش النهضه در تونس اشاره داشت که در زمان بن علی ممنوع از فعالیت شده بود. در مصر باید به جوانان اخوان المسلمین اشاره داشت، در یمن اسلام‌گرایان حزب اصلاح نقش گسترده‌ای داشتند و در نهایت اسلام‌گرایان لیبی که پا به پای سایر انقلابیون به خیابان‌ها آمدند؛ انقلابیونی که مهم‌ترین دلیل اعتراض خود را ناکارآمدی، ناتوانی در اتخاذ سیاست مناسب از سوی دولت و تبعیض می‌دانستند. در عرصه‌ی بین‌المللی نیز فشارها به صورت متفاوت بر این کشورها وارد می‌شد که در کانون فشار منافع بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای منجر به ایجاد این شرایط شد. آمریکا به صورت اعلانی به مخالفت با دولت‌های حاکم می‌پرداخت و به صورت اعمالی تا زمان مسجل نشدن سقوط حاکمان اقدام مثبتی انجام نمی‌داد و سازمان ملل نیز مسیری همسو با آمریکا را می‌پیمود. با توجه به این شرایط، تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بستگی به فعالیت دیپلماتیک این کشور به عنوان عاملی مفروض در درجه‌ی اول و میزان توانایی ایران در تأثیرگذاری بر این تحولات در درجه‌ی دوم قرار دارد؛ به این صورت که تا چه میزان این توانایی را دارد که از جمهوری اسلامی ایران الگویی مناسب برای کشورهای پس از انقلاب ارائه بدهد و این که تا چه میزان می‌تواند شیعیان این کشورها را ترغیب به کسب قدرت کند. علاوه بر این، به نوعی سیاست محتاطانه در شرایط بی‌ثباتی سیاسی این کشورها به صورت بهتری می‌تواند منافع آتی جمهوری اسلامی ایران را تأمین کند.

منابع

فارسی

- ۱- آبادهای، مجید (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر اوضاع جاری یمن»، پیام انقلاب، شماره ۴۸.
- ۲- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸)، «بررسی واسازانه نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران و پیوند آن با واقع-گرایی و آرمانگرایی»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۴.
- ۳- احتشامی، هادی (۱۳۸۸)، «بررسی جهانی شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۱.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، «آموزش دانش سیاسی مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی»، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ نهم.
- ۵- بها، افسانه (۱۳۸۹)، «ریشه‌های بحران در یمن مروری بر پروژه شیعه ستیزی عربستان در جنگ یمن»، پیام انقلاب، شماره ۳۷.
- ۶- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۸)، «جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)»، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ دوم.
- ۷- پاک نیا، محبوبه (۱۳۸۳)، «متغیرهای مؤثر بر رشد دموکراسی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، شماره دهم.
- ۸- تسلا، مارک (۱۳۸۳)، «اسلام و دموکراسی در خاورمیانه تأثیر جهت‌گیری‌های مذهبی در گرایش به سمت دموکراسی در چهار کشور عربی»، ترجمه مهدی حجت، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۹.
- ۹- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۸)، «ایران در خاورمیانه: روندهای آینده منطقه»، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۵.
- ۱۰- حق پناه، جعفر (۱۳۸۸)، «موازنه فراگیر: چارچوبی تحلیلی برای تبیین نقش و تأثیر قومیت بر سیاست خارجی»، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره ۵۳.

- ۱۱- حقیقت، سید صادق (۱۳۷۶)، «مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی»، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۱۲- خرمشاد، محمدباقر، (۱۳۹۰)، «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب»، در محمدباقر خرمشاد و همکاران، بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران، تهران: سمت.
- ۱۳- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران، نشر سمت، چاپ سوم.
- ۱۴- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰)، «واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۰.
- ۱۵- «سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی (ره)»، (۱۳۸۱)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- ۱۶- صادقی، حسین و حسن احمدیان (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶.
- ۱۷- صراف یزدی، غلامرضا و علی باقری زاده (۱۳۹۰)، «سقوط مبارک و تأثیر آن بر روابط مصر و اسرائیل»، مجله سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۵.
- ۱۸- طباطبایی، سید محمد (۱۳۸۳)، «نظام اروپایی و شکاف‌های فعال سیاسی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شال ششم، شماره دهم.
- ۱۹- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴)، «بنیادهای علم سیاست»، نشر نی، چاپ سیزدهم.
- ۲۰- فوران، جان، (۱۳۷۵)، «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم: مقایسه‌ای بین ایران، نیکاراگوئه، السالوادور»، ترجمه مینو آقایی، راهبرد، شماره ۹، بهار.
- ۲۱- فیرحی، داود (۱۳۷۹)، «رسانه‌ها و تحول فرهنگ سیاسی خاورمیانه»، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۸.
- ۲۲- محمدی، منوچهر (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اصول و مسائل»، تهران، نشر دادگستر، چاپ چهارم.
- ۲۳- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، انتشارات سمت، چاپ پنجم.
- ۲۴- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۵ الف)، «نگاهی به رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران»، راهبرد، شماره ۹، بهار.
- ۲۵- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۵ ب)، «مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، راهبرد، شماره ۹، بهار.
- ۲۶- موسوی شفتانی، سید مسعود (۱۳۸۹)، «رویکرد توسعه محور به سیاست خارجی ایران: ضرورت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲.
- ۲۷- نصوحیان، محمد مهدی (۱۳۸۷)، «نقش اعتماد متقابل حکومت و مردم در روند توسعه سیاسی»، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۴.
- ۲۸- هاشمی‌نسب، سید سعید (۱۳۸۸)، «شست بررسی تحولات اخیر کشور یمن»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۲.

انگلیسی

29- Aye, Rod , 1979, "theories of Revolution Reconsidered", Theory and Society, 8.

- 30- Bellamy, Alex J & Paul D. Williams(2011), "**The New Politics of Protection? Cote d'Ivoire**", Libya and the Responsibility to Protect, International Affairs, 84: 4.
- 31- Dalacoura, Katerina(2005), "**US Democracy Promotion In the Arab Middle East Since 11 September 2001: A Critique**", International Affairs 81,5.
- 32- Dalacoura, Katerina(2012), "**The 2011 Uprising in Arab Middle East: Political Change and Geopolitical Implications**", International Affairs 88:1.
- 33- Datt, Gaurav, Dean Jolliffe and Manohar Sharma(2001), "**a Profile of Poverty in Egypt**", African Development Bank 2001. Published by Blackwell Publisher.
- 34- Day, Stephen(2006), "**Barriers to Federal Democracy in Iraq: Lesson from Yemen**", Middle East Policy, Vol.8, No.3.
- 35- Deeb, Mary-Jane(2000), "**Gadhafi's Changed Policy: Causes and Consequences**", Middle East Policy, Vol.7, No.2.
- 36- Fisher, Louis(2012), "**The Law Military Operations in Libya: No War? No Hostilities?**", Presidential Studies Quarterly 42. No.1.
- 37- Foran , John, 1993c , "**The Iranian Revolution of 1977 - 1979: A challenge for Social Theory**" , in John Foran, ed., A century of Revolution : Boulder: Westview press.
- 38- Foran, John, 1993a, "**A Theory of Third World Social Revolution: Iran, Nicaragua, and El Salvador compared**" , Critical Sociology,
- 39- Hashim, Ahmad(2011), "**The Egyptian Military, Part two: From Mubarak Onward**", Middle East Policy, Vol.18, No.4.
- 40- Hochman, Dafna(2007), "**Divergent Democratization: the Paths of Tunisia, Morocco and Mauritania**", Middle East Policy, Vol. 9, No.4.
- 41- [Http://en.wikipedia.org/wiki/Yemen#Politics](http://en.wikipedia.org/wiki/Yemen#Politics).
- 42- [Http://www.cia.gov/libRARY/publications/the_world_factbook](http://www.cia.gov/libRARY/publications/the_world_factbook).
- 43- - <http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtId=06&depid=44&semid=2312>
- 44- [Http://www.data.worldbank.org/data-catalog/world-developmentindicator](http://www.data.worldbank.org/data-catalog/world-developmentindicator).
- 45- Koh, Harold Hongju(2011), "**Legal Advisor US, Department of State**", Statement Regarding Use of Force in Libya , March 26, appearing Before the American Society of International Law Annual Meeting, Washington DC, <http://www.state.gov/s/1/releases/remarks/159201.htm>.
- 46- Lacher, Wolfram(2011), "**Families, Tribes and Cities in the Libyan Revolution**", Middle East Policy, Vol.18, No,4

- 47- Riphenburg, Carol(2000), "**Changing Gender Relations and Development in Yemen: Education, Family, Health and Fertility, Cultural Expression**", Southeastern Political Review, Vol.28, NO.4.
- 48- Rose, G(1998), "**Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy**", World Politics, 51.1.
- 49- Sadiki, Larbi(2002), "**the Search for Citizenship in Bin Ali's Tunisia: Democracy Versus Unity**", Political Studies, Vol.50.
- 50- Scocpo1, Theda , 1979 , "**Stets and Social Revolutions**", Cambridge: Cambridge University press.
- 51- Snider, Erin A & David M. Faris(2011), "**The Arab Spring: U.S. Democracy Promotion in Egypt**", Middle East Policy, Vol.18, No.3
- 52- Sorenson, S. David (2007), "**Civil-Military Relations in North Africa, Middle East Policy Council**", Journal Compilation, Vol.9, No.4.
- 53- Stottlemire, Steven(2011), "**Libya and the International System: Retracing the Aftermath of the Lockerbie Bombing**", Digest of Middle East Studies, Vol.20.
- 54- Takeyh, Ray(2000), "**Gadhafi's Libya and the Prospect of Islamic Succession**", Middle East Policy, Vol.7, No.2.
- 55- Taliaferro, Jeffrey W. (2000 -01), "**Security Seeking Under Anarchy Defensive Realism Revisited**", International Security, 25 (3), Winter.
- 56- UN Security Council(2011), "**Resolution 1973 on Libya**". <http://www.Guardian.co.uk/world/2011/mar/17/un-security-council-resolution>.
- 57- Yadav, Stacey Philbrick(2011), "**Antecedents of the Revolution: Intersectional Networks and Post-Partisanship in Yemen**", Studies in Ethnicity and Nationalism, Vol.11, No.3
- 58- Foran, John , 1993b, "**Theories of Revolution Reconsidered: Toward a Fourth Generation? Sociological Theory**".
- 59- Goldstone , Jack, 1980, "**Theories of Revolution: Third Generation**", World politics, 32, April.
- 60- Taliaferro, Jeffrey, Steven Lobell and Norrin Pipsman (2009), "**Introduction: Neoclassical Realism, the State and Foreign Policy**", in Lobellet al.

